# درک و انتقال معنی و منطق
# چالش بزرگ ترجمه و ویرایش

**علی خزاعی‌فر**

در این مقاله تعریف جدیدی از «متن» ارائه داده و چهار وجه برای آن قائل می‌شوم: وجه دستوری، وجه معنایی، وجه منطقی و وجه بلاغی. پس از ارائهٔ تعریفی مختصر از این چهار وجه، بر دو وجه معنایی و منطقی تأکید کرده و با ذکر مثال‌هایی اهمیت این دو وجه را در ترجمه و ویرایش نشان می‌دهم و سپس به تقسیم کار عادلانه میان مترجم و ویراستار برای رفع مشکلات معنایی و منطقی متن اشاره می‌کنم.

مترجم از ابتدا تا انتها با متن سروکار دارد. از یک طرف باید متنی را بخواند و تحلیل کند و از طرف دیگر باید متنی مشابه آن متن تولید کند. ولی متن چیست؟ وقتی از متن صحبت می‌کنیم گاه مقصود متنی خاص است و گاه مقصود مفهومی انتزاعی است به نام متن که ویژگی‌هایی کلی و جهانی دارد و هر متن به دلیل این ویژگی‌هاست که «متنیت» می‌یابد. در اینجا مقصود این معنای دوم است. دربارهٔ این معنای دوم متن زبان‌شناسان و علمای علم بلاغت به تفصیل بحث کرده‌اند و عوامل متنیت را برشمرده‌اند. من از منظری کاربردی به این تعریف از متن می‌نگرم و یک تقسیم‌بندی کلی از ویژگی‌های متن ارائه می‌کنم و معتقدم این تعریف به کار مترجم و ویراستار می‌آید و می‌تواند مبنای آموزش ترجمه و ویرایش قرار بگیرد.

می‌دانیم که متن مجموعه‌ای از جمله‌های بی‌ربط، نامفهوم و ناپیوسته نیست. بلکه مجموعه‌ای از جمله‌هایی است که هم از جهت دستوری درستند؛ هم تک‌تک جمله‌ها معنا دارند؛ هم بین جمله‌ها ربط منطقی وجود دارد و هم می‌دانیم که نویسنده به مؤثرترین شکلی که می‌توانسته متن را سامان داده تا تأثیر خاصی ایجاد کند. مترجم اگرچه ابتدابه‌ساکن متن جدیدی نمی‌نویسد بلکه همان متن نویسنده را بازآفرینی می‌کند، اما مترجم در هرحال متنی تولید می‌کند و این متن، صرف‌نظر از محتوای آن، باید ویژگی‌هایی داشته باشد که به آن متنیت ببخشد، یعنی بتوان نام متن بر آن نهاد. البته متنیت یک کیفیت نسبی است و مطلق نیست و

آن را می‌توان بر روی پیوستاری تصور کرد. یک سوی پیوستار متن‌هایی هستند که متنیت قوی دارند و هرچه به سوی دیگر پیوستار پیش می‌رویم از میزان متنیت متن‌ها کاسته می‌شود.

من برای متن چهار وجه قائلم. این چهار وجه عبارت است از: وجه دستوری، وجه معنایی، وجه منطقی و وجه بلاغی. در اینجا این چهار وجه را به اختصار تعریف می‌کنم، و در شماره آیندهٔ به تفصیل به معرفی این دیدگاه دربارهٔ متن می‌پردازم.

**وجه دستوری** می‌گوید که جمله‌های هر متن بر طبق قواعد دستور نوشته می‌شوند. در اینجا دو نکته قابل‌ذکر است.

۱. دستور هر زبان با دستور زبان دیگر متفاوت است. این عبارت چنان بدیهی است که به قول علما تصورش موجب تصدیق می‌شود ولی در عمل برخی مترجمان چنان رفتار می‌کنند که انگار دو زبان مبدأ ومقصد دستور یکسانی دارند. البته برخی دستور را به نحو محدود می‌کنند، ولی دستور از نگاه ما به نحو محدود نیست، بلکه حوزه‌های واژگان، سمنتیک و پرگماتیک را هم در برمی‌گیرد. یعنی هر زبان ساختار واژگانی و نحوی و سمنتیک و پرگماتیک مخصوص به خود دارد و همهٔ راز ترجمه و ویرایش هم در همین نکته نهفته است. ترجمهٔ تحت‌اللفظی به تفاوت‌های دستوری دو زبان کم‌اعتناست و غالباً به گرته‌برداری واژگانی، نحوی، سمنتیک و پرگماتیک می‌انجامد.

۲. جمله ممکن است از نظر دستوری درست باشد ولی جمله‌ای بی‌معنا و بی‌ربط باشد. این هم گرفتاری بزرگ دیگری است که بعداً می‌بینیم چطور بر جریان ترجمه و ویرایش در ایران تأثیر گذاشته است.

**وجه معنایی** می‌گوید که جمله‌ها، برحسب قاعده، دارای معنای مفید یا معنای محصّل و معنای عاری از ابهام و تناقض هستند. زیاد پیش می‌آید که مترجم معنای جمله‌ای را نمی‌فهمد، یا خیال می‌کند جمله بی‌معناست، یا تعجب می‌کند که چرا نویسنده جمله را این‌گونه گفته است. در چنین مواردی معمولاً اشکال در متن یا نویسنده نیست. اشکال در مترجم است که نمی‌تواند معنا را درک کند. در اینجا هم ذکر یک نکته اهمیت دارد و آن اینکه با ترجمهٔ تحت‌اللفظی لزوماً معنای جمله منتقل نمی‌شود چون معنا گاه در واژه‌ها نیست بلکه در روابط معنایی میان کلمات است و مترجم باید نخست این روابط معنایی را درک کند و بعد بازآفرینی کند.

**وجه منطقی** می‌گوید که جمله‌ها واحدهای معنایی مجزایی نیستند بلکه رشته‌ای منطقی آنها را به یکدیگر مرتبط می‌کند. ساده‌ترین راه برای نشان‌دادن این ارتباط منطقی میان جمله‌ها استفاده از حروف ربط منطقی مثل اما، بنابراین و غیره است (جملهٔ الف در مثال زیر). ولی

این موضوع به نویسنده و نوع متن بستگی دارد و اساساً درجهٔ صراحتِ ارتباطِ منطقی، یک عامل سبکی است. در متون علمی و استدلالی ارتباط منطقی آشکارتر است چون نویسنده عزم آن را دارد که این ارتباط آشکارتر باشد ولی در متون غیراستدلالی این پیوند بسیار ظریف‌تر و نامحسوس‌تر و رابط‌های منطقی کمتر است چون نویسنده می‌خواهد که چنین باشد و البته تفسیر چینن جمله‌هایی هم با دشواری بیشتر و عدم قطعیت بیشتر همراه است (جملهٔ ب در مثال زیر):

الف: زمستان فصل محبوب من است چون سفیدی برف و سرمای هوا با روح انزواطلب من سازگارتر است.

ب: تمام سال چشم به راهم تا باد شمال در گوشم بپیچد. همهمهٔ رنگ‌ها و تپش گرما قرابتی با جان من ندارد.

در اینجا نیز لازم است به چند نکته توجه کنیم:

۱. ممکن است متنی از نظر یک مترجم دارای ارتباط منطقی روشنی باشد ولی از نظر مترجمی دیگر فاقد این ارتباط باشد.

۲. بازآفرینی ارتباط منطقی متن اصلی معمولاً با ترجمهٔ تحت‌اللفظی واژه‌های نویسنده صورت نمی‌گیرد چون ارتباط منطقی گاه حاصل روابطی است که میان گزاره‌ها وجود دارد و مترجم باید این روابط را درک و بازآفرینی کند و گرنه با ترجمهٔ تحت‌اللفظی ممکن است این ارتباط از بین برود.

۳. گاهی درک روابط معنایی و منطقی میان اجزای جمله و مفاهیم موردنظر نویسنده نه‌فقط با رجوع به جهان متن، بلکه با رجوع به جهان بیرون از متن ممکن می‌شود. بنابراین، کشف یا درک کامل روابط معنایی و روابط منطقی میان اجزای یک متن به دانش مترجم از موضوع و سابقهٔ بحث، به قدرت مترجم در تحلیل زبانی متن و به نحوه ارجاع مترجم به جهان بیرون متن بستگی دارد، ولی البته عقل سلیم هم بی‌تأثیر نیست.

صحبت از وجه معنایی و وجه منطقی شد، لازم است این را هم بگویم که ذهن افراد تحمل یکسانی برای پذیرش ابهام و تناقض و کلاً امور غیرمنطقی ندارد و این موضوع به نحوهٔ تربیت ذهنی ما مرتبط است نه به شرقی یا غربی بودن ما. ذهن غربی نه به دلیل جنس آن بلکه به دلیل نوع تربیتش نسبت به ذهن شرقی تحمل کمتری برای قبول ابهام و تناقض و بی‌معنایی و بی‌منطقی دارد و قطعاً ویراستاران باتجربه این نکته را خود بارها در متونی که ویرایش کرده‌اند به‌عینه دیده‌اند. یک بار مقالهٔ یکی از همکاران دانشگاهی را ویرایش می‌کردم، مجبور شدم در بسیاری از جمله‌های او دست ببرم. صاحب مقاله وقتی آن حجم تغییرات را دید آشفته شد و

اعتراض کرد. گفتم این موارد را بگذار یکی‌یکی بحث کنیم تا ببینی که اصلاً ذوق شخصی دخیل نبوده و ملاک من صرفاً معنا و منطق بوده. وقتی موارد را یکی‌یکی بحث کردیم متقاعد شد. متحیر شده بودم که چطور یک استاد دانشگاه ذهنی چنین بدوی و درکی چنین ضعیف از معنا و منطق در نوشتار دارد.

**وجه بلاغی** می‌گوید چه گفتن یک چیز است و چگونه گفتن چیز دیگر. در اینجا واژهٔ بلاغی صرفاً به زیبابودن و روان‌بودن زبان متن اشاره نمی‌کند، بلکه معنایی وسیع‌تر دارد و رسابودن، مؤثربودن، متناسب‌بودن زبان با موضوع و قابل‌استفاده بودن برای خواننده را نیز دربرمی‌گیرد. مترجم باید بنا را بر این بگذارد که نویسنده، با استفاده از دو ابزار لحن و سبک، به مؤثرترین شکلی که می‌توانسته از قابلیت‌های زبانی برای بیان مقصودش استفاده کرده است. در مورد وجه بلاغی هم یک نکته قابل‌ذکر است و آن اینکه با ترجمهٔ تحت‌اللفظی وجه بلاغی منتقل نمی‌شود؛ بلکه چون مترجم با مصالحِ زبانی دیگر کار می‌کند باید این وجه بلاغی را در متن ترجمه بازآفرینی کند، یعنی به مَتنی با تأثیر بلاغی مشابه دست یابد. مغالطه‌ای که دربارهٔ ترجمهٔ سبک در ایران پیش آمده از همین‌جا ناشی می‌شود. برخی انتقال سبک را با ترجمهٔ تحت‌اللفظی اشتباه گرفته‌اند، غافل از آنکه سبک را باید بازآفرینی کرد.

در این صحبت تأکید من بیشتر بر دو وجه معنایی و منطقی است و معتقدم که ترجمه و ویرایشِ این دو وجه از جمله‌های نویسنده، بزرگ‌ترین چالش مترجم و ویراستار است و این چالش آن‌قدر بزرگ و تعیین‌کننده است که بر تصور ما از تربیت مترجم و ویراستار تأثیر می‌گذارد. یعنی اگر ما بدانیم که در ترجمه و ویرایش دقیقاً با چه مشکلی روبه‌رو هستیم، آن‌وقت می‌توانیم از کمّ‌وکیف تربیت مترجم و ویراستار صحبت کنیم.

برای کشف و بازآفرینی وجوه معنایی و منطقی متن چهار روش متصور است:

- مترجم معنا و رابطهٔ منطقی میان عبارات در متن اصلی را به‌درستی درک می‌کند و آن را در ترجمهٔ بازآفرینی می‌کند. این رؤیای ویراستار است.
- مترجم معنا و رابطهٔ منطقی میان عبارات در متن اصلی را به‌درستی تشخیص نمی‌دهد و لذا قادر نیست آنها را درست در ترجمه بازآفرینی کند. بنابراین، معنا و منطق نادرستی را به ترجمه منتقل می‌کند. این کابوس ویراستار است ولی خوشبختانه ویراستار اگر حواسش باشد متوجه بی‌ربط‌بودن معنا و مخدوش‌بودن منطق می‌شود.
- مترجم معنا و رابطهٔ منطقی میان عبارات در متن اصلی را درست تشخیص نمی‌دهد

ولی یک رابطهٔ معنایی و منطقی جدید در متن ایجاد می‌کند. این قوز بالاقوز است و ویراستار هم نخواهد توانست بدون رجوع به متن اصلی به خطای مترجم پی ببرد.

- مترجم معلوم نیست معنا و رابطهٔ منطقی میان عبارات در متن اصلی را درست تشخیص داده یا نه، چون به ادعای خودش برای رعایت دقت و وفاداری آنها را تحت‌اللفظی منتقل کرده است ولی چون روابط معنایی ومنطقی لزوماً با کلمات منتقل نمی‌شوند این ارتباط مخدوش است.

برای روشن‌شدن اهمیت وجوه معنایی و منطقی، سه مثال از ترجمه‌های چاپ‌شده می‌آورم.

> I had been waiting for him to see me, that I might try to assure him of my innocence. It was not at all expressed to me that he even comprehended my intention, for he gave me a look that I did not understand, and it all passed in a moment. But if he had looked at me for an hour or for a day, I could not have remembered his face ever afterwards **as having been more attentive**.

> **ترجمهٔ چاپ شده:** منتظربودم که نگاهم کند تا شاید بتوانم از بی‌گناهی‌ام آگاهش سازم. معلوم نشد که آیا قصد و نیتم را فهمید یا نه، زیرا از نگاهش که لحظه‌ای بیش نپائید چیزی نفهمیدم. ولی حتی اگر ساعت‌ها و روزها نیز به من می‌نگریست، نمی‌توانستم حالت قیافه‌اش را به خاطر بسپارم، چون در آن لحظه سراپا دقت و توجه بودم.

فراز فوق فراز بسیار مهمی است از رمان آرزوهای بزرگ چارلز دیکنز به ترجمهٔ ابراهیم یونسی. این جمله‌ها از زبان راوی داستان، پسر فقیری به نام پیپ، نقل می‌شود. پیپ یک روز در منطقه‌ای باتلاقی در حوالی منزلشان با مجرمی فراری روبه‌رو می‌شود و مجرم با زبانی تهدیدآمیز به او می‌گوید که برایش سوهان بیاورد تا بتواند زنجیرش را بشکند. پیپ از کارگاه آهنگری شوهرخواهرش سوهان برمی‌دارد و حتی کمی شیرینی هم از خواهرش می‌دزدد و برای مجرم می‌برد، ولی وقتی به دیدن مجرم می‌آید می‌بیند پلیس‌ها او را دستگیر کرده‌اند. پیپ انتظار دارد مجرم عصبانی بشود و خیال کند که پیپ او را لو داده است. نگاه آن دو در یک لحظه با هم تلاقی می‌کند و پیپ معنای این نگاه محبت‌آمیز مجرم را نمی‌فهمد. کیفیت این نگاه که در اینجا توصیف شده و در ترجمه کلاً از دست رفته بسیار مهم است؛ چون اولاً اولین بار است که کسی این‌طور به پیپ توجه می‌کند و ثانیاً خواننده در اواخر رمان متوجه می‌شود مردی که اسپانسر پیپ شده بود که او را به آرزوهای بزرگش برساند درواقع کسی

نیست جز همین فرد مجرم و می‌فهمیم که آن نگاه محبت‌آمیز مجرم حاکی از قدرشناسی او از پیپ بوده است. در اینجا مترجم معنا ومنطق جملهٔ آخر را نفهمیده و رابطهٔ معنایی و منطقی جدیدی هم از خود ایجاد نکرده است. در چنین مواردی خوشبختانه ویراستار می‌تواند به بی‌منطق بودن جملهٔ مترجم پی برده و با رجوع به متن اصلی درصدد اصلاح آن برآید. ترجمهٔ پیشنهادی جملهٔ آخر چنین است:

**ترجمهٔ پیشنهادی:** ولی اگر یک ساعت یا حتی یک روز به من نگاه کرده بود نمی‌توانستم صورتش را مهربان‌تر از آن لحظه به خاطر بسپارم.

It was too early in the morning for visitors, and besides, the equipage did not answer to that of any of their neighbours. The horses were post; and neither the carriage, nor the livery of the servant who preceded it, were familiar to them.

**ترجمهٔ چاپ‌شده:** هنوز صبح زود بود و بعید بود که مهمان آمده باشد. ظواهر امر نیز نشان نمی‌داد که کالسکه مال آن حوالی باشد. اسب‌ها چاپاری بودند. نه کالسکه شبیه کالسکه‌های آن اطراف بود و نه علائم و نشانه‌های خدمتکارانی که جلوتر از کالسکه می‌راندند.

متن فوق از رمان غرور و تعصب برگرفته شده است. نویسنده نخست به equipage اشاره می‌کند که شامل کالسکه و اسب‌ها و کالسکه‌ران می‌شود. سپس در جملهٔ بعد راجع به تک‌تک این سه چیز صحبت می‌کند و می‌گوید که چرا آنها ناآشنا بودند. مشکل اصلی مربوط به جملهٔ بعد است، یعنی «خدمتکارانی که جلوتر از کالسکه می‌راندند». از این عبارت خواننده چه می‌فهمد؟ آیا به غیر از کالسکه‌ران، خدمتکارانی هم بودند که (طبعاً سوار بر اسب) جلوی کالسکه می‌راندند؟ در اینجا فقدان دانش مترجم دربارهٔ کالسکه‌های اشرافی به جمله‌های غیرمنطقی و بی‌معنا منجر شده است. حقیقت این است که در کالسکه‌های پستی، ولی نه در کالسکه‌های اشرافی، کالسکه‌ران به‌جای آنکه روی کالسکه بنشیند روی یکی از اسب‌های جلو می‌نشست. برای سفرهای طولانی نیز اشراف معمولاً اسب‌های چاپاری و گاه کالسکه اجاره می‌کردند.

**ترجمهٔ پیشنهادی:** صبح به آن زودی میهمان نمی‌آمد. وانگهی کالسکه و اسب‌ها شبیه به کالسکه و اسب‌های همسایگان نبود. اسب‌ها معلوم بود چاپاری هستند، و کالسکه و اونیفورم مردی که بر اسب سوار بود هم آشنا نبود.

Elizabeth had mentioned her name to her mother on her ladyship's entrance, though no request of introduction had been made.

**ترجمهٔ چاپ‌شده:** موقع ورود لیدی کاترین دو بورگ، الیزابت اسم او را به مادر خود گفته بود، اما او تمایلی برای معارفه نشان نداده بود.

آنچه باعث این ترجمهٔ نادرست شده، فقدان دانش خارج از جهان متن و نیز عدم درک روابط معنایی درون متن است. از ترجمهٔ فوق این تصور در خواننده ایجاد می‌شود که ابتدا لیدی کاترین وارد می‌شود، و الیزابت موقع ورود اسم او را به مادرش می‌گوید ولی این خانم متکبر تمایلی برای معارفه نشان نمی‌دهد. حرف ربط منطقی «اما» این تصور را ایجاد می‌کند که بین گفتن اسم او به مادرش و تمایل نشان ندادن لیدی کاترین ربطی وجود دارد. حقیقت این است که اشراف وقتی به جایی می‌رفتند، معمولاً درخواست می‌کردند که قبل از ورد به منزل میزبان نامشان رسماً و با صدای بلند اعلام شود.

**ترجمهٔ پیشنهادی:** بااینکه نخواسته بود نامش را اعلام کنند، الیزابت موقع ورود نامش را به مادرش گفته بود.

سه مثال فوق را از ترجمه‌های خوب نقل کردم. در ترجمه‌های ضعیف‌تر، به‌خصوص وقتی آنها را با اصل مقایسه می‌کنیم، به موارد عجیب و متعدد از نادرستی معنا و منطق می‌رسیم. بدیهی است انتقال درست هر چهار وجه متن به ترجمه مهم است و ما پیشتر دربارهٔ اهمیت وجه بلاغی یعنی سبک و لحن و نیز اهمیت وجه دستوری صحبت کرده‌ایم. ولی در این مقاله به دلیلی که در زیر می‌آورم عجالتاً بر دو وجه معنی و منطق تأکید کرده‌ام. پیشتر در مقاله‌ای (چهار نوع ترجمه، مترجم، شمارهٔ ۶۱) به‌تفصیل توضیح داده‌ام که در ایران چهار شیوهٔ ترجمه وجود دارد. یکی از این شیوه‌ها که به اعتقاد من در ایران رسمیت یافته شیوه‌ای است که آن را التقاطی نامیده‌ام. مهم‌ترین ویژگی این شیوهٔ التقاطی این است که در آن جمله‌ها تک‌تک ظاهر درستی دارند، (اثر کار ویراستار را در این شیوهٔ ترجمه می‌توان دید.)، ولی متن چون تحت‌اللفظی و بدون توسل به خلاقیت و مداخله‌های لازم ترجمه شده، در سطح فراتر از جمله و حتی در سطح جمله اشکالات زیادی دارد، به‌خصوص اشکال‌های معنایی و منطقی، ازجمله اینکه معنا گاه مبهم یا متناقض است و گاه به‌سختی و با چندبار خواندن به دست می‌آید و یا منطق میان عبارات مخدوش است.

بدیهی است درک و انتقال درست معنی و منطق که شاید سخت‌ترین بخش کار ترجمه باشد وظیفهٔ مترجم است؛ و اگر ویراستاری بخواهد متن را از این حیث ویرایش کند چاره‌ای ندارد جز اینکه کار مترجم را انجام بدهد و این دیگر ویرایش نیست، بلکه ترجمه است چون اصلاح جمله‌های که معنا و منطقشان مخدوش است مستلزم رجوع به متن اصلی و ترجمهٔ

مجدد آنهاست. ولی آیا ویراستار چنین تکلیفی را می‌پذیرد و آیا اصلاً توانایی انجام این کار را دارد؟ و اگر صحبت از تربیت ویراستار می‌کنیم چطور می‌شود چنین ویراستارانی تربیت کرد؟ و اگر قرار است کسی را تربیت کنیم تا این نقص را رفع کند، بهتر نیست که مترجم حرفه‌ای تربیت کنیم؟

به گمان من، همین که چنین شیوه‌ای در ترجمه در ایران مرسوم شده خود حکایت از آن دارد که اولاً برخی از مترجمان از درک و انتقال درست معنی عاجزند و دوماً، این نقص را ویراستاران یا قادر نیستند رفع کنند، یا وظیفهٔ خود نمی‌دانند و یا با پولی که ناشر می‌دهد برایشان صرف نمی‌کند که متن را در چنین سطحی ویرایش کنند. این است که در نهایت، و ضرورتاً، کار به اینجا رسیده: ترجمه‌های نوعاً ضعیف با ویرایش حداقلی. دنیای ترجمه و ویرایش ما ظاهراً استطاعتی فراتر از این ندارد. افزایش تعداد ناشران باعث بالارفتن تقاضا (کاذب یا واقعی) برای ترجمه شده، و لذا بیش از هر زمان دیگر نیاز به مترجم وجود دارد. ناشران مجبور هستند توقع خودشان از مترجم را پایین بیاورند و امیدوارند ضعف مترجم را ویراستار جبران کند. این تفکر اشتباه است. ویراستار و مترجم هر یک وظیفه مشخصی دارند. با تربیت ویراستار مشکل ترجمه حل نمی‌شود. باید مترجمی تربیت کرد که وظیفهٔ خودش را بشناسد و قادربه انجام آن باشد. در حال حاضر متأسفانه برنامه‌ای حرفه‌ای برای تربیت چنین مترجمانی وجود ندارد.

بدیهی است آنچه گفتیم دربارهٔ مترجمان کاربلد و ناشران خوب ما که در اقلیت هستند صدق نمی‌کند.